گفت‌وگو با یعقوب عمامه پیچ به انگیزه برگزاری نمایشگاه آثارش در نگارخانه نار

رنگ‌ها که دیده می‌شوند

جواد مدرسی

نمی‌شود گفت «کلاژ» چون که کلاژ، به نظر اضافه کردن یک شیء از دنیای خارج به تابلوی نقاشی است. به تابلوهای نقاشی یعقوب عمامه پیچ پارچه ای اضافه نشده است، بل آثار او یکسر پارچه است. پارچه در کار او «متریال» است، «مدیوم» است. پارچه در کار او اصلاً خود نقاشی است و حتی بالاتر از اینها؛ پارچه در کار او رنگ است.

همیشه حسرت تیوب‌های رنگ «آرتیست» را خورده ایم، حسرت حلال‌ها و مدیوم‌های فلان و بهمان مارک را. همیشه گمانمان این بوده که آنچه رنگ است باید جنس مرغوبی داشته باشد (هر چند، در تفاوت کیفیت رنگ‌های تیوبی ایرانی با نوع خارجی اش هیچ حرفی نیست)، اما به راستی می‌خواهم بدانم که عمامه پیچ با این تکه پارچه‌هایی که به گفته خودش بعضی شان از پیراهن خود اوست، چطور توانسته یک چنین ترکیب‌بندی رنگی ای بسازد؟ او چطور این رنگ‌ها را از این تکه پارچه‌ها بیرون کشیده است؟ و -با خود فکر می کنیم که- اصلاً مگر چنین رنگ‌هایی در دنیای پیرامون ما هست؟ جالب اینکه در همان حال که ما آنها را نمی‌بینیم، او دارد با همان‌ها نقاشی می کند. نمی گویم «می کشد» چرا که واقعاً عمل کشیدن -آن طور که در تصور ما هست- در کار او نیست، او می‌چسباند. بیاییم برای لحظاتی هم که شده این عمل او (تکه چسبانی) را تجسم کنیم: کسی نشسته و دارد پارچه روی بوم می‌چسباند و دور و برش هم پر است از تکه پارچه‌های رنگی، تکه‌های کوچک و پارچه‌های بزرگ تری که قرار است به شکل‌های مختلف برش بخورد، و در این کار هر گونه واسطه ای هم از میان رفته است، یعنی فقط دست است و پارچه. او به پارچه دست می‌سابد. پارچه؛ حایل میان دست و تن (تن محبوب). از سخن نقاشی دور نیفتیم. یعقوب عمامه پیچ چنان قدرتمندانه تکه پارچه‌هایش را از صافی نقاشی گذرانده و چنان آنها را تصفیه کرده و از آنها ذات رنگ را استخراج کرده که تو گویی دیگر نه «پیگمنت» است و نه پارچه، رنگ است فقط. رنگ از هر چیز غیر خودش سر می‌پیچد. از ترکیب هر چند رنگ، رنگی دیگر ظاهر می‌شود. پس آیا نقاشی چیزی بیش از یک بازی کودکانه است؟ به نظر می‌رسد آنچه اهمیت دارد این است که نباید مناسبات بزرگان وارد این بازی شود، یعنی یک جورهایی همین که اهمیت چندانی به آن داده نمی‌شود، خوب است.

بله، یعقوب عمامه پیچ حذف می کند، موضوع را، رنگ روغنی و قلم مو را، و نیز همه آنچه را که در طی زمان تبدیل به تابو شده است حذف می کند. پس آنچه بر جای می‌ماند رنگ است و فرم و لذت، «لذت ناب». و من می‌خواهم بدانم که نقاشی چیست جز همین لذت. لذتی که دیگر هیچ «دیگر»ی را بر نمی تابد. لذتی که در انسان فروکش می کند و او را برای لحظاتی هم که شده به سکونت می‌رساند. «دیدن» در کار عمامه پیچ مهم تر از قلم زدن است، مهم تر از مهارت و صنعت دست است. فاصله او و کودکی که کاردستی می‌سازد به لحاظ صوری اندک است و به همین لحاظ فاصله او با نقاشی که همه منتظرند تا چرخش ساحرانه قلم موی او را روی بوم ببینند، فرسنگ‌هاست. او ساده نقاشی می کند، هر چند که ساده نقاشی کردن گام نهادن در ابتدای انتهای نقاشی است چرا که دیدن در آنجا به نظر می‌رسد فوق‌العاده طاقت فرساست.

هر چند شخصاً علاقه‌ای ندارم با یک نقاش غیر از نقاشی‌اش درباره چیز دیگری صحبت کنم، اما این نظر را نیز دارم که حرف‌های یک نقاش درباره آثارش، مقابل خوداثار همواره رنگ می‌بازد. پس، از آنجا که قرار گفت و گو با یعقوب عمامه پیچ موکول به نمایشگاهش در گالری نار شده بود، بهتر آن دیدم که صحبت را از جایی، غیر از آثارش شروع کنم؛ جایی که بتوان از آنجا ارتباطی هر چند کوچک با موضوع این پرونده (توسعه هنر تجسمی) نیز برقرار کرد.

همه ما به خوبی می‌دانیم که توسعه در هنر، امروزه با آموزش دانشگاهی پیوند دارد. شما به عنوان کسی که به دو-سه نسل از نقاشان این مملکت آموزش داده و همچنان هم آموزش می‌دهید از وضعیت آموزش نقاشی بعد از انقلاب در دانشگاه‌ها بگویید.

دانشگاه آزاد آن اوایل خوب کار می‌کرد. استادان خوبی هم داشت اما از آن جایی که دانشگاه آزاد هم از سیالی شدن جریان مدرنیسم در هنر می‌ترسید و هم به دنبال پول افتاده بود همه آن استادان را کنار گذاشت و هنوز هم وضعش به همان صورت است. از بین دانشگاه‌های دولتی هم مجتمع دانشگاه هنر خوب بود؛ هر چند کلاً استادان خوب و با تجربه خیلی کم بودند و به بیست نفر هم نمی‌رسیدند. بعد از انقلاب به دلیل استقبال یکباره دانشجویان از دانشگاه‌ها،طی زمان کوتاهی شش-هفت تا دانشکده هنر تأسیس شد، در حالی که در این زمان کوتاه هنوز استاد به اندازه نیاز این دانشکده‌ها و این تعداد از دانشجو تربیت نشده بود. در واقع این زمان

کوتاه اصلاً برای تربیت استاد فرصت کافی‌ای نبود. در نتیجه از همان دانشجویان فارغ‌التحصیلی که هنوز تجربه کافی برای رسیدن به مرحله استادی نداشتند استفاده شد و همان‌ها هم به عنوان هیئت علمی‌استخدام شدند. ممکن است تعدادی از آنها که شاگردان من یا مسلمیان بودند الان خوب کار کنند ولی به همین دلایلی که گفتم یک دوره طولانی گسست آموزش هنر در بعد از انقلاب وجود دارد.

از دوره‌های درخشان آموزش نقاشی در ایران معاصر، شما قبلاً از دو دوره نام برده اید؛ یکی دهه چهل و یکی هم دهه شصت. در این باره بیشتر توضیح دهید.

دهه چهل با توجه به همه انتقادهایی که می‌شود از مدرنیته وارداتی‌اش کرد، به نظر من از دوره‌های درخشان نقاشی معاصر ایران است. آثارشان را امروز ما داریم می‌بینیم، مثلاً یکی به دنبال پل کله بوده، یکی به دنبال کاندینسکی، یکی هم وازارلی، ولی مسئله اصلی درباره آن زمان و اتفاقی که در آن زمان افتاد این بود که دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران که خیلی قوی بود و بیشتر استادان هم آنجا بودند، سیستم آموزشی اش را بنابر الگوی مدرسه باهاوس طراحی کرده بودند، هم معماری، هم طراحی صنعتی و هم نقاشی. اقدام خوبی بود ولی همان طور که گفتم به هر حال وارداتی بود و تجربه نشده و روبنایی بود.

اما در مقایسه با امروز به هر حال یک سیستم فکری پشت آن تدریس بود؛ سیستمی که تکلیفش ابتدا مشخص بوده است. امروز به نظر شما نوعی اختلاط فکری و عقیدتی در آموزش هنر احساس نمی‌شود؟

البتــه این طور هم نمی‌شــود قضاوت کرد. گفتم که، آن جریان به دنبال همــان اصلاحات روبنایی و ظاهری جامعه بود، ثانیاً اختلاطی که امروز در جامعه هنری و بین جریان‌های مختلف وجود دارد اگر سرکوب نشود و اگر یکی به نفع دیگری سانسور نشود اتفاقاً می‌تواند بر پرباری هنر و مسئله آموزش در هنر بیفزاید.

اگر شما اعتقادتان این است که تحول در نقاشی به جامعه و مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن مرتبط است، این مسئله را درباره اوضاع نابســامان ایران در دهه شــصت چطور می‌شــود توجیه کرد؛ دهه ای که کشور در حال جنگ بود و عملاً سخن از حرکت‌های پیشرو نقاشی و هنر در آن وضعیت معنی چندانی نداشت؟

خب در دهه شصت هم درست است که نه فعالیت نمایشگاهی وجود داشت و نه حتی هیچ ارتباط خارجی، و یک نوع خفقان در این باره حاکم بود، ولی نقاشان، چه آنهایی که گرایش‌های مذهبی داشتند و چه بقیه،یک ویژگی مشترک داشتند که امروز دیگر آن ویژگی را در جوان‌ها نمی‌شود دید، و آن هم شرایط ذهنی پرتلاطم آنها بود. یعنی اگر در آن زمان کسی منظره هم می‌کشید،باز منظره اش متفاوت می‌شد. یک چیزی در درون همه نقاشان بود که هر کدام از آنها را با دیگری متفاوت می‌کرد. این انرژی در دوره گسست انقلاب فرهنگی که تقریباً در آن زمان تعطیل شده بود به شکل‌های گوناگون خود را نشان می‌داد. آن دوره مثل بیابان بی آب و علفی بود که خب به هر حال تشــنگی هم داشــت. آن دوره همه تشنه بودند. البته درست است آن آکادمیســم اروپایی دهه‌های قبل دیگر دقیقاً اجرا نمی‌شــد و کارها عمدتاً ضعف داشتند، ولی در عوض از سر شکم سیری نبود، یک جور نیاز بود. کارها هیجان خوبی داشت. در کل، آن دوره به نظر من دوره پرباری بود.

می‌شود گفت که به معنی واقعی مدرنیسم بود، با همه تناقضات و فشارهایی که یک جریان مدرنیستی واجد آن است.

بله، در کل متفاوت بود. تتمه اش همین حالا هم هســت. در کارهای خود من هم می‌شــود دیدش. هر کســی که از آن دوره برآمده– مثل امثال صفرزاده و دیگران– ممکن اســت که تلخی شــرایط آن زمان در کارش دیده نشود ولی باز استحکامی‌در کارش احساس می‌شود. از این گذشته، آنها تأثیرگذار بوده اند، یعنی هم از طریق آموزش و هم از طریق نمایشگاه. اگر بینال برگزار می‌شــد به خاطر اینکه مسئولان برگزاری هدف‌های خاصی را دنبال می‌کردند مثل عنوان گذاشتن بر بینال، خب یک عده شــرکت نمی‌کردند. در واقع آنها با شرکت نکردنشان اعتراض می‌کردند. مشکلات زیادی بود، خیلی‌ها از این بابت اذیت شــدند، الخاص هنوز هم اســتادی اش را نگرفته اســت، پاکباز همین طور. خیلی‌ها که فعالیتشان را در خودشان حبس کرده بودند هنر را در خودشان زنده نگه داشته بودند.

امروز چطور، آیا امروز وضعیت تغییری کرده است؟

امروزچون کثرت وجود دارد،بله تغییر کرده است. چه از نظر دانشگاه‌ها و چه دانشجویان، قابل مقایسه با آن دوره نیست. امروز

بیشــتر دانشــجویان هنر دخترند. خب این جالب توجه است، چون تا قبل از انقلاب امثال همین دخترها خانه نشین بودند. این یک نشــانه اســت که هنر به این ترتیب دارد نهادینه می‌شود. البته در شهرستان‌ها هنوز به آموزش هنر میدان داده نمی‌شود، به خصوص جاهایی که احساس شود ممکن است قضیه سر از سیاست درآورد، مثل آذربایجان،کردستان و... . همه چیز دست به دســت هم داد تا یک تغییری ایجاد شــد. خب با آمدن خاتمی‌و عوض شــدن رئیس موزه هم فعالیت‌ها خیلی بیشــتر شد، گروه‌های هنری زیادی تشکیل شد. الان وزارت ارشاد کلی جشنواره و نمایشگاه با عنوان‌های مختلف در سال برگزار می‌کند که همه آنها در مجموع نماینده یک نوع تفکر بیشتر نیست. قبلاً یک بینال بود که تفکرات مختلف در آن جمع می‌شد. الان جشنواره‌ها و نمایشگاه‌ها بیشتر به یک «شو» تبدیل شده است.

اما از طرف دیگر دانشــکده‌ها هم برنامه‌هایشــانِ را آن طور که باید اجرا نمی‌کنند، مثلاً رشــته‌های پزشکی چون اهمیتشان پذیرفته شده بهشان امکانات داده می‌شود. یا مثلاً درباره رشته معماری پذیرفته شده که این دانشجویان باید به مسافرت‌های علمی‌بروند ولی در مورد تجسمی‌یا موسیقی مثلاً، این برنامه‌ها نیست. اما باز هم تکرار می‌کنم؛ با وجود همه اینها باز حرکت رو به جلو است.

پس در کل شما وضعیت کنونی هنر تجسمی‌را در ایران بهتر از گذشته می‌دانید؟

از نظر کمیت بله،کیفیت هم البته تا حدی نسبت به گذشته رشد کرده. ولی درباره کیفیت کارها به نظرم وضعیت کنونی خیلی آشــفته بازار اســت که آن هم به این خاطر است که مؤلفه‌های مدرنیســم و تغییرات مختلف سبکی که در دنیا به وجود آمده خوب تعقیب نشده و یا نمایشگاه‌هایی که برپا شده هیچ حرفی درباره اش زده نشده است و از همه مهم تر هم همین است؛ امروز ما نقد نداریم، تفکر نقادانه هم نداریم. یک مدتی حرکت‌هایی –هر چند که رنگ و بوی سیاسی داشت– انجام شد ولی آن را هم تعطیل کردند، تحملش را نداشتند.

نظرتان درباره مؤلفه‌های توسعه نقاشی چیست؟ منظورم این است که بیشتر به اجتماع و سیاست و... ربط پیدا می‌کند یا اینکه باید در خود نقاشی دنبالش بود؟

در خود نقاشــی هم هســت، منتها آن بخش به لحاظ روانی خیلی درونی و شخصی است. رابطه نقاش با نقاشی خیلی مسئله پیچیده‌ای اســت. می‌تواند با بیرون ارتباط داشــته یا نداشــته باشد ولی فقط هم نمی‌شــود گفت نقاشی. مثلاً نقش آموزش و پرورش در اینجا خیلی پر رنگ است. الان استادان دانشگاه بار خیلی سنگینی را متحمل می‌شوند، یعنی بار آموزش و پرورش هم بر دوش دانشــگاه اســت. تا قبل از دانشگاه اگر دانشجو هنرســتانی نبوده باشد می‌شود گفت که هیچ آموزشی درباره هنر ندیده اســت. کتاب‌هایی که نوشــته شده ضعیف است، معلم‌ها هم که ضعیف هســتند. هنرستان همیشه در مرحله آزمایش و خطا بوده اســت. یادم هســت بعد از انقلاب آقای الخاص پیشــنهاد داده بود که رشته هنر در آموزش و پرورش ایجاد شود، ما هــم اولیــن دوره اش بودیم که باید می‌رفتیم در مدارس صحبت می‌کردیم، آمــار می‌گرفتیم و خیلی کارهای تحقیقی دیگر. یعنی قرار بود معلم آموزش و پرورش هنر از معلم‌های دانشــکده باشــد که متأســفانه دو دوره بعد این طرح برداشته شد. خب یکی‌اش هم تلویزیون است. دیگری نشریات است. اینها باید توقع تصویری مردم را بالا نگه دارند یعنی مردم را احمق فرض نکنند. تا این ارگان‌ها خودشان را درست نکنند، یعنی به لحاظ کیفی خودشان را به سطح استانداردهای جهانی نرسانند همین می‌شود که الان هست؛بین مردم و هنر تجسمی این‌طور فاصله می‌افتد. من از اروپا حرفی نمی‌زنم ولی همین کشورهای دور و برمان را که باید ببینیم. چطور در این کشــورها برنامه‌هایی که گفتم اجرا می‌شــود؛ ترکیه، مصر، هندوســتان. حقیقتش این است که ما رابطه نداریم. چندین سال است که رابطه مان با دنیا قطع شده است. درست است که اینترنت آمده، ولی باید توجه داشت که اینترنت درک درستی از آن طرف نمی‌دهد و اتفاقاً به همین دلیل باید برویم و حقیقت کشورهای دیگر را از نزدیک ببینیم. امروز همه دانشگاه‌های دنیا دانشجویانشان را به مسافرت‌های خارجی می‌برند. همه جای دنیا این قانون مسافرت‌های خارجی وجود دارد،هم بین دانشــگاه‌ها مراوده اســت و هم بین استادان و دانشجویان، ولی ما همین فرهنگ هندوستانی را که بغل دســتمان اســت و ریشه‌های مشترکی هم با هم داریم، نمی‌شناســیم. در یکی از دوسالانه‌های جهان اسلام خیلی خوب این مســائل دیده می‌شــد. کشورهای هم‌جواری که شرکت کرده بودند کارهایشــان به خوبی گویای آکادمی‌و مراودات قوی شــان بود؛ همین آذربایجان و ارمنســتان. چند وقت پیش من رفته بودم هند، نمایشــگاهی از چهارتا از نقاشانشــان در گالری یکی از دانشــکده‌های هنری شــان بر پا بود. در قسمتی از همان نمایشگاه که مربوط به نشریات آن دانشکده می‌شد از زمان تاگور، شاعر و نقاششان تا همین حالا مجله نقاشی داشتند. می‌خواهم بگویم که آنها برنامه‌هایشان را دنبال می‌کنند. اینجا اما متأســفانه همه چیز سیاســی است. هیچ چیزی نیست که فراتر از سیاست دنبال شود و ادامه پیدا کند، مسائل فرهنگی هم که بدتر از همه. اینجا اکثر رؤســای دانشــکده‌ها پیش از اینکه به هنر فکر کنند به سیاست فکر می‌کنند. من خودم قشنگ ترین دوره زندگی‌ام در هنرســتان تبریز بوده. آنجا با اینکه اســتادان خیلی قوی ای نداشت ولی هر چه دانشجوی درست و حسابی بیرون داد مال همان موقع بود. الان همه فارغ التحصیلانش یا هنری اند و یا معلم هنر و این هم فقط به خاطر مدیرش بود. مدیر خیلی مهم است، علاقه مند بودنش، باهوش بودنش، ادامه دادنش... .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

آینه خیال